

شاهکارهای ادبیات علمی تخیلی

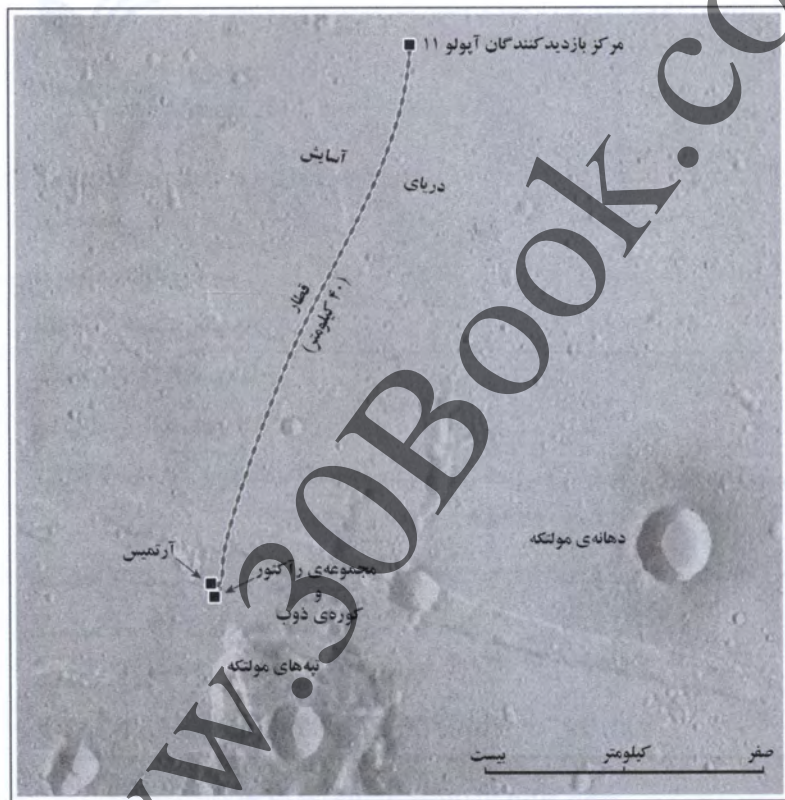
اندی وایپر

# آرتمیس

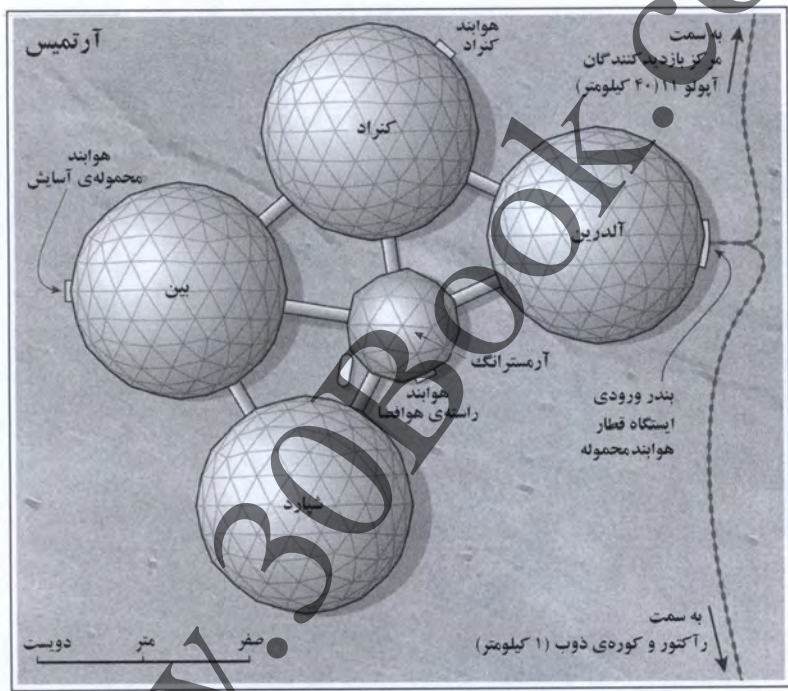
حسین شهبازی



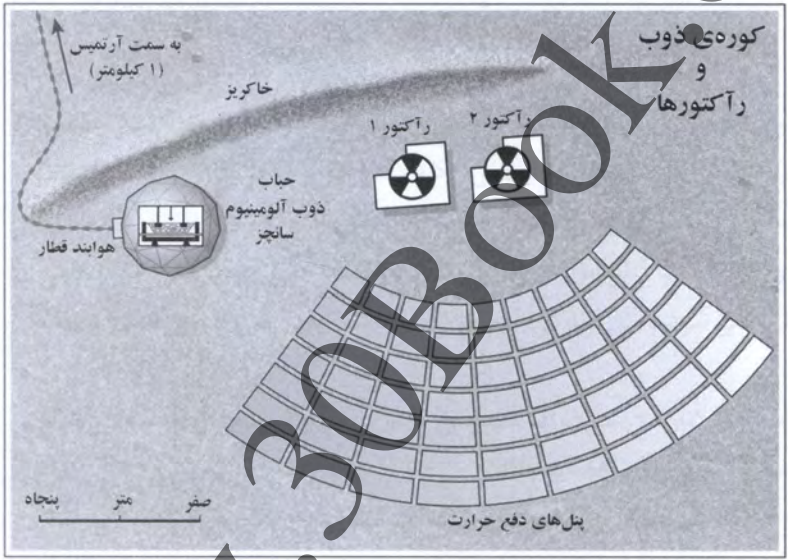
WWW.SOBBOOK.COM







WWW



## فصل ۱

روی حوضه‌ی غبار گرفته و خاکستری راه افتادم و به سمت گنبدِ عظیم «جباب کنراد» رفتم. نور هوا بندش یک حلقه چراغ قرمز کار گذاشته بودند؛ فاصله‌اش چنان زیاد بود که به آدم اضطراب می‌داد.

دویدن با صد کیلو ابزار و وسایل سخت است؛ حتی در گرانشِ ماه. ولی باورتان نمی‌شود وقتی زندگی آدم در خطر باشد چقدر سریع می‌شود جنب خورد.

باب هم کنار من می‌دوید. صدایش را از بی‌سیم شنیدم: «بذار مخزن‌هام رو وصل کنم به لباس فضاییت!»

«خودت هم می‌میری. فایده‌ی دیگه‌ای نداره.»

تشر زد که: «نشستی خیلی زیادی داری. با چشم خودم دارم می‌بینم گاز از مخزن‌ها فرار کنه.»

«چه خوب که الان گپ می‌زنی و امید می‌دی بهم.»

باب گفت: «ناسلامتی، من استادِ فعالیتِ برون‌ناوی<sup>۱</sup> حساب می‌شم. همین

---

۱. فعالیت برون‌ناوی یا ف.ب.ن (EVA / extravehicular activity) در اصل به خروج فضاپروندها از فضاپناه می‌گویند؛ به‌ویژه راه‌پیمایی فضایی. ولی (به‌ویژه در ادبیات علمی تخیلی) به هر فعالیتی که مستلزم پوشیدن لباس فضایی و رفتن به محیطی نامناسب برای انسان باشد ف.ب.ن می‌گویند؛ خصوصاً رفتن به محیطی مثل سطح ماه که فرقی با خلا میان‌سیاره‌ای ندارد. در کتاب مریخی هم شخصیت اصلی کتاب، مارک واتنی، یکی دو بار وقتی از آشیان اسکان‌شان خارج شد و روی سطح مریخ قدم زد در اشاره به این کار از اصطلاح فعالیت برون‌ناوی استفاده کرد.

«الان وایسا! بذار اتصال رو برقرار کنم.»  
 «خیر!» باز هم دویدم. «قبل آژیر نشستی یه صدای تق شنیدم. فرسودگی فلز بود. حتماً مال سوپاپ هاشه. اگه ابزارهامون رو به هم وصل کنیم، لوله‌ی خوروت هم به خاطر لبه‌ی تیز می‌شکنه.»  
 «من مشغلی ندارم ریسک کنم!»

گفتم: «ولی من دوست ندارم، خیالت راحت، باب، فلز رو خوب می‌شناسم.»  
 کم کم به جای دویدن، جهش‌های یکنواخت اما بلند کردم. مثل حرکت آهسته‌ی فیلم‌ها شد. ولی بهترین راه برای حمل آن همه وزن همین کار بود. نمایشگر داخل کلاه هم می‌فت پرتابه و دو متر تا هوا بند مانده. یک نگاه به نمایشگر روی بازویم انداختم. جلو چشم خودم ذخیره‌ی اکسیژنم داشت تحلیل می‌رفت. به همین خاطر دیگر نگاهش نکردم.

قدم‌های جهشی بلند اثر داشت. واقعاً سریع پیش می‌رفتم. حتی از باب هم زدم جلو زدم که ماهرترین معلم ف.ب.ن کل ماه بود. شگرد کار این بود: هر بار که پایت به زمین می‌رسد یک کم فشار رو به جلو باید بدهی تا شتاب بگیری. ولی خوب این کار باعث می‌شود تک‌تک جهش‌ها مشکل غامض از کار دربیاید. اگر گند بزنی با صورت می‌خوری زمین و همان‌طور سر می‌خوری و جلو می‌روی. لباس‌های ف.ب.ن محکم‌اند، ولی بد نیست عین سنباده باهاشان تا نکنی و روی سنگ‌پوش<sup>۱</sup> ماه نکشی‌شان.

«زیادی سریع می‌ری! اگه بیفتی زمین، حفاظ صورتت ترک برمی‌داره!»  
 گفتم: «بهتر از اینه که توی لباسم خلأ بشه و نفسم درنیاد فوقش ده ثانیه برام مونده.»

۱. سنگپوش یا سنگ‌پوشه (regolith) به لایه‌ی مخلوط سنگ و خاکه و خاکستر و گرد و غبار روی سیارات خاکه و اجرام خاکی دیگر (مثلاً قمرها و سیارک‌ها) می‌گویند که بر بستر سنگ کمایش یکبارچه‌ی زیرین قرار می‌گیرد. روی زمین، سنگپوش بر اثر فرسایش باد و آب و امثالهم تشکیل می‌شود. اما در ماه، میلیاردها سال برخورد شهابسنگ‌های کوچک و بزرگ سنگپوش را بدید آورده است. سطح ماه تقریباً به تمامی پوشیده از سنگپوش است و به همین خاطر در ادبیات علمی تخیلی و حتی گاهی در کتاب‌های نجومی اصطلاح سنگپوش انگار مختص ماه به کار می‌رود.

گفت: «من خیلی ازت دورم. منتظرم نمون. برو.»

تازه وقتی فهمیدم چقدر سریع حرکت می‌کنم که سرم را بالا گرفتم و کاشی‌های مثلثیِ حبابِ کُنراد را دیدم. خیلی سریع داشتند بزرگ و بزرگ‌تر می‌شدند.

«گندش بزنند!» فرصت نبود از سرعت کم کنم. برای آخرین بار جهیدم و توی هوا یک غلت رو به جلو زدم. طوری زمان‌بندی‌اش کردم (بیش‌تر از سر بخت و اقبال بود تا مهارت) که با پا به دیوار خوردم. خوب... بابِ راست می‌گفت. زیادی سریع می‌رفتم.

افتادم زمین. بعد هلاکنان ایستادم و به میل‌لنگِ دریاچه چنگ زدم. گوش‌هایم به زُق‌زُق افتاد. صد جور آژیر توی کلاهنخودم به صدا درآمد. مخزن اکسیژنم آخرین زورهایش را می‌زد؛ دیگر نمی‌توانست نشتی را جبران کند. دریاچه را باز کردم و افتادم داخلش. زور زدم که نفس بکشم و چشم‌هایم سیاهی رفت. با لگد دریاچه را بستم و دستم را به طرفِ مخزنِ اضطراریِ دراز کردم و گیره‌اش را کَندَم.

سطح بالای مخزن از جا پرید و هوا به درون محفظه سرازیر شد. چنان سریع بیرون ریخت که نیمی از آن به خاطر سوزش ناشی از انبساطِ سریعش میعان کرد و به شکلِ ذرات مه‌مانند درآمد. افتادم روی زمین؛ چیزی نمانده بود از هوش بروم.

توی لباس فضایی‌ام نفس‌نفس می‌زدم و به هر زور و زحمتی بود جلو خودم را گرفتم که بالا نیآورم. بُنیه‌ام برای تحمل این همه فشار کافی نبود. کمبود اکسیژن باعث شد سرم درد بگیرد. حداقل تا چند ساعت همین طوری هم می‌ماند. کاری کرده بودم که توی ماه مبتلا به ارتفاع‌زدگی بشوم.

۱. ارتفاع‌زدگی یا کوه‌گرفتگی (altitude sickness / mountain sickness) به مشکلات ناشی از کمبود اکسیژن در ارتفاعات می‌گویند؛ سردرد و خواب‌آلودگی و حتی گاهی توهم از عارضه‌های ارتفاع‌زدگی است.



باب هم بالاخره به دریچه رسید. دیدم که از پنجره‌ی گرد و کوچک روی دریچه سرک می‌کشد.

بشیت بی سیم گفت: «وضعیت؟»

گفتم: «بهوش.» صدایم تیز شده بود.

«می‌تونی وایسی یا بگم کسی بیاد کمک؟»

باب اگر می‌آمد داخل، من را به کشتن می‌داد؛ با یک لباس فضایی خراب توی هوا بند افتاده بودم. ولی هر کدام از دوهزار نفر آدم توی شهر می‌توانستند در راه از سمت دیگر باز کنند و من را بکشند داخل.

«لازم نیست.» اول چاردمت وپا نشستم و بعد ایستادم. به صفحه فرمان تکیه دادم و فرایند نظافت را شروع کردم. فواره‌های هوای فشار بالا از همه‌ی جهات به سمتم آمد. غبارِ خاکستری ماه در هوا بند پیچ خورد و به درون هواکش‌های صافی‌دار روی دیوار کشیده شد.

بعد از نظافت، دریچه‌ی داخلی به‌طور خودکار باز شد.

وارد اتاق رختکن شدم و دریچه‌ی داخلی را بستم و روی یک نیمکت ولو شدم.

باب خیلی معقول و عادی از هوا بند استفاده کرد؛ خبری از آویزان شدن به مخزن اضطراری و آن همه شلوغ کاری نبود (در ضمن حالا آن مخزن را باید عوض می‌کردند). از روش پمپ/دریچه استفاده کرد. بعد از اتمام فرایند نظافتش هم وارد اتاق رختکن شد و پیش من آمد.

بی‌آن که چیزی بگویم مشغول درآوردن کلاه و دستکش‌های باب شدم. هیچ وقت نباید تنهایی لباس را دریاوری. طبعاً غیرممکن نیست، ولی اسباب دردسر است. این کارها سنت دارند. او هم همین کار را برایش کرد.

کلاهم را که درمی‌آورد گفتم: «چقدر گند بود.»

باب که از توی لباسش بیرون می‌آمد گفت: «داستی می‌مردی، باید به

حرفم گوش می‌کردی.»

برترین رمان علمی تخیلی در سال  
۲۰۱۷ از دیدگاه کاربران گودریدز

# ARTEMIS

## ANDY WEIR

یاسمین بشاره، معروف به جَز، خلافاکار است. حداقل طبق قوانین آرتمیس، تنها شهر روی ماه. در آرتمیس، اگر میلیاردی یا مسافر پولدار نباشید زندگی راحت نمی‌گذرد. به همین خاطر گه‌گاه کالای قاچاق وارد می‌کند. ضرر که ندارد؟ خصوصاً اگر بدهکار باشی و شغل باربری‌ات هم به زور کفاف اجاره‌خانه‌ات را بدهد.

ولی بالاخره فرصتی پیش آمده تا جَز مرتکب خلافی بشود که مولای درزش نمی‌رود؛ پاداشش هم آن قدر زیاد است که نمی‌تواند پیشنهاد به این خوبی را رد کند. مشکل اول و کوچک این است که مأموریتش تقریباً غیرممکن است؛ مشکل دومش این است که ناخواسته درگیر مجموعه‌ای از نقشه‌ها و توطئه‌های پیچیده و خطرناک می‌شود؛ چند گروه رقیب با هم می‌جنگند تا اداره‌ی شهر آرتمیس را در اختیار بگیرند. جَز برای نجات جان خودش (و البته نجات آرتمیس) چاره‌ای ندارد جز این که دست به قمار بازی بزند غیرممکن‌تر از مأموریت قبلی‌اش.

کتابسرای  
تندیس

۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۳۳۲-۹



9 786001 823329